



Islamic Maaref University


Scientific Journal
ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI

Vol. 21, Summer 2025, No. 81

**Demythologizing and Religious Rationality, Explanation
and Criticism of Rudolf Bultmann's View**

Seyyed Hamid Reza Esmati¹ \ Yar Ali Kord Firuzjaei²

1. Phd from Baqir al-Olum University, Qom, Iran (the responsible).
ha.esmati@gmail.com
2. Associate professor, Baqir al-Olum University, Qom, Iran.
firouzjaei@bou.ac.ir

Abstract Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> 	<p>The issue of reason and religion has been and is one of the most fundamental issues in philosophy and theology. One of the ways that has been proposed to resolve this conflict is Rudolf Bultmann's theory of demythologizing. According to him, many of the topics raised in the Holy Bible are based on a mythical view of the world that is unacceptable and we must remove the veil of myths to reach the essence of the existential message hidden in it. This article examines and explains Bultmann's theory of demythologizing using a descriptive, analytical and library method, and evaluates its effectiveness in achieving its goal. By examining Bultmann's arguments, it becomes clear that his intention of demythologizing cannot be a solution to the conflict between religion and reason and may even lead to the sacrifice of the sacred dimensions of religion.</p>
<p>Received: 2024/12/27</p> <p>Accepted: 2025/07/20</p>	
<p>Keywords</p>	<p>Bible, Reason and Religion, Rudolf Bultmann, Demythologizing, Existentialism, Heidegger.</p>
<p>Cite this article:</p>	<p>Esmati, Seyyed Hamid Reza & Yar Ali Kord Firuzjaei (2025). Demythologizing and Religious Rationality, Explanation and Criticism of Rudolf Bultmann's View. <i>Andishe-E-Novin-E-Dini</i>. 21 (2). 97-116. DOI: 10.22034/21.81.95</p>
<p>DOI:</p>	<p>https://doi.org/10.22034/21.81.95</p>
<p>Publisher:</p>	<p>Islamic Maaref University, Qom, Iran.</p>

إزالة الأسطورة والعقلانية الدينية، توضيح ونقد وجهة نظر رودولف بولتمان

سيد حميد رضا عصمتي^١ / يارعلي كرد فيروزجاوي^٢

١. خريج دكتوراه، جامعة باقر العلوم عليه السلام، قم، إيران (الكاتب المسؤول).

ha.esmati@gmail.com

٢. أستاذ مشارك في قسم الفلسفة، جامعة باقر العلوم عليه السلام، قم، إيران.

firouzjaei@bou.ac.ir

ملخص البحث	معلومات المادة
تعدّ مسألة العقل والدين من القضايا الأساسية في الفلسفة والكلام. ومن بين السبل التي اقترحت لحل هذا التنافر، نظرية إزالة الأسطورة لرودولف بولتمان. وفقاً لرأي بولتمان، العديد من المواضيع المطروحة في الكتاب المقدس تقوم على نظرة أسطورية للعالم، وهي غير مقبولة ويجب عن طريق إزالة الغلاف الأسطوري الوصول إلى الجوهر الوجودي المخفي وراء النصوص. يعتمد هذا البحث على المنهج الوصفي - التحليلي والبحث في المكتبات، حيث يدرس ويشرح نظرية إزالة الأسطورة لبولتمان، وقيّم فعاليتها في بلوغ هدفها. من خلال دراسة استدلالات بولتمان، يتبيّن أنّ المقصود من إزالة الأسطورة لا يمكن أن يكون حلاً لتعارض الدين والعقل، وقد يؤدي أحياناً إلى التضحية بالأبعاد القدسية للدين.	نوع المقال: بحث تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/٠٦/٢٥ تاريخ القبول: ١٤٤٧/٠١/٢٤
الكتاب المقدس، العقل والدين، رودولف بولتمان، إزالة الأسطورة، الوجودية، هايدغر.	الألفاظ المفتاحية
عصمتي، سيد حميد رضا و يارعلي كرد فيروزجاوي (١٤٤٧). إزالة الأسطورة والعقلانية الدينية: توضيح ونقد وجهة نظر رودولف بولتمان. مجلة الفكر الديني الجديد. ٢١ (٢). ١١٦ - ٩٧. DOI: 10.22034/21.81.95	الاقتباس:
https://doi.org/10.22034/21.81.95	رمز DOI:
جامعة المعارف الإسلامية، قم، إيران.	الناشر:



اسطوره‌زدایی و عقلانیت دینی، تبیین و نقد دیدگاه رودلف بولتمان

سید حمیدرضا عصمتی^۱ / یارعلی کرد فیروزجایی^۲

۱. دانش آموخته دکتری دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، قم، ایران (نویسنده مسئول).

ha.esmati@gmail.com

۲. استاد، گروه فلسفه، دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، قم، ایران.

firouzjaei@bou.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی (۹۷ - ۱۱۶)	مسئله عقل و دین از اساسی‌ترین موضوعات فلسفه و کلام بوده و هست. یکی از راه‌هایی که در حل این تعارض پیشنهاد شده است نظریه اسطوره‌زدایی رودلف بولتمان است. بنابر نظر وی، بسیاری از مطالب مطرح شده در کتاب مقدس مبتنی بر دید اسطوره‌ای به جهان است که قابل پذیرش نبوده و باید با زدودن پرده اسطوره‌ها به لب و مغز پیام وجودی نهفته در آن دست یابیم. این مقاله با روش وصفی تحلیلی و کتابخانه‌ای به بررسی و شرح نظریه اسطوره‌زدایی بولتمان پرداخته، و کارآمدی آن را در رسیدن به هدف خود ارزیابی می‌کند. با بررسی استدلال‌های بولتمان مشخص می‌شود که مقصود وی از اسطوره‌زدایی نمی‌تواند راه‌حلی برای تعارض دین و عقل باشد و حتی ممکن است به قربانی شدن ابعاد قدسی دین بیانجامد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۷	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹	
واژگان کلیدی	کتاب مقدس، عقل و دین، رودلف بولتمان، اسطوره‌زدایی، اکزیستانسیالیسم، هایدگر.
استاد:	عصمتی، سید حمیدرضا و یارعلی کرد فیروزجایی (۱۴۰۴). اسطوره‌زدایی و عقلانیت دینی، تبیین و نقد دیدگاه رودلف بولتمان. <i>اندیشه نوین دینی</i> . ۲۱ (۲). ۹۷ - ۱۱۶. DOI: 10.22034/21.81.95
کد DOI:	https://doi.org/10.22034/21.81.95
ناشر:	دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

طرح مسئله

مسئله تعارض عقل و دین را می‌توان بنیادی‌ترین بحث در فلسفه دین دانست. انسان از طریق قوای ادراکی خود به معرفت‌هایی دست می‌یابد که به‌طور طبیعی به آنها اعتماد دارد، اما دین نیز به‌عنوان منبعی فراابشری، معارفی را عرضه می‌کند که فراتر از تجربه و درک عقلانی‌اند. در جایی که محتوای دین با ادراکات عقل ناسازگار باشد، چالش تعارض دین و عقل آغاز می‌شود. در مسیحیت، آموزه‌هایی چون تثلیث، فدیة، رستاخیز و گناه جبلی از مواردی‌اند که همواره محل بحث و مناقشه بوده‌اند. تحولات علمی و عقلانی پس از رنسانس این شکاف را عمیق‌تر کرد.

در این میان، عقلانیت باور دینی به معنای موجه‌سازی باورهای دینی و ارائه شواهد و استدلال‌هایی برای اعتبار آنها مطرح می‌شود. عقلانیت در اینجا معادل «توجیه» در معرفت‌شناسی است؛ یعنی دلایلی که برای حقانیت یک باور عرضه می‌شود (Fumerton, 2005).

یکی از جریان‌های مهم در واکنش به این چالش الهیات لیبرال مسیحی است که با تأکید بر عقل و علوم جدید، می‌کوشد گوهر دین را از لایه‌های اسطوره‌ای و تاریخی جدا کند (Britannica, 2019). رودلف بولتمان، یکی از نمایندگان مهم این رویکرد، به جای حذف آموزه‌های ناسازگار، به «تأویل» آنها و کشف پیام وجودی نهفته در آنها پرداخت و این روش را «اسطوره‌زدایی» نام نهاد. این مقاله با روش تحلیلی - کتابخانه‌ای به بررسی و نقد دیدگاه او در این زمینه می‌پردازد.

الف) رودلف بولتمان و الهیات لیبرال

رودلف بولتمان از مهم‌ترین چهره‌های الهیات قرن بیستم است که با وجود تعلق به سنت الهیات لیبرال، رویکردی خاص اتخاذ کرد. رویکرد الهیات لیبرال، که از عصر روشنگری برخاسته بود، با تأکید بر عقل، تجربه دینی و روش تاریخی - انتقادی، از سوی چهره‌هایی چون هارناک و ریتشل نمایندگی می‌شد (مک‌گراث، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۲۵). بولتمان در آغاز تحت تأثیر این سنت، به تاریخ‌مندی ایمان توجه داشت، اما با بهره‌گیری از فلسفه هایدگر، ایمان مسیحی را تجربه‌ای اگزیستانسیالیستی و شخصی می‌دانست، نه صرفاً بازسازی آموزه‌های تاریخی (پلیکان، ۱۳۸۴: ۵ / ۴۳).

در نظر او، اسطوره‌زدایی راهی برای کشف معنای وجودی پیام مسیح بود، نه صرفاً پالایش عقلانی متون (بولتمان، ۱۳۸۶: ۱ / ۹۱). گرچه مانند الهی‌دانان لیبرال به تحلیل تاریخی پایبند بود، برخلاف آنان، به امکان بازیابی چهره تاریخی عیسی باور نداشت و تنها راه ایمان را مواجهه با «کریکما» یا بشارت اولیه می‌دانست (همان: ۱۰۴).

تأثیر بارت نیز بر اندیشه او قابل توجه است: اگرچه بولتمان برخلاف بارت روش تاریخی را کنار نگذاشت، خوش‌بینی لیبرالی به عقل را نیز نقد کرد و راه میانه‌ای برگزید که میان وفاداری تاریخی و تأویل اگزیستانسیالیستی پیوند برقرار می‌کرد (مک‌گراث، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۳۱ - ۲۳۰). بدین‌سان، او دین را از قالب‌های اسطوره‌ای بیرون کشید و آن را به تجربه وجودی بازگرداند (Bultmann, 1957: 239; Käsemann, 1969: 100 - 110).

بر پایه چنین بنیانی، نظریه اسطوره‌زدایی در نظر او تنها راه معقول‌سازی ایمان در جهان مدرن است. این مقاله ابتدا به توصیف این نظریه می‌پردازد، سپس با نگاهی انتقادی، میزان کارایی آن را به‌عنوان پاسخی برای چالش عقل و دین بررسی می‌کند. هرچند نظریه بولتمان ناظر به مسیحیت است، در این پژوهش، امکان تعمیم آن به دیگر ادیان نیز بررسی خواهد شد.

ب) دین و اسطوره

تعریف دقیق و جامع از «اسطوره» دشوار است و بسیاری از پژوهشگران به پیچیدگی آن اشاره کرده‌اند. این واژه ریشه در واژه یونانی mythos دارد و به داستان‌هایی نمادین از دوران باستان اطلاق می‌شود که درباره نظم عالم، آفرینش، خدا و مناسک دینی سخن می‌گویند (آلن سگال، ۱۳۸۹: ۲۰). در کاربرد عام، گاهی به هر امر خیالی یا غیرواقعی اطلاق می‌شود، و از همین رو برخی آن را با «افسانه» یکی دانسته‌اند (دریابندری، ۱۳۸۰).

برخی دیدگاه‌ها اسطوره را شکلی از تبیین علمی متناسب با عصر باستان می‌دانند، اما در مطالعات دینی مدرن، متفکرانی چون بولتمان، میرتون و کاکس نقش اسطوره را در بازنمایی معنادار تجربه انسانی بررسی کرده‌اند (Smith, 2004: 101).

بولتمان اسطوره را روایتی در تضاد کامل با علم می‌داند. این تعارض مطلق است، نه نسبی؛ زیرا اسطوره شیوه‌ای متفاوت برای اندیشیدن درباره جهان و جایگاه انسان در آن است. علم رویکردی عینی دارد که میان ناظر و موضوع فاصله می‌گذارد؛ اما در اسطوره، ناظر بخشی از جهان است و به شکلی وجودی با آن درگیر است. از این رو، اسطوره واقعیت وجودشناختی ندارد، اما پیامی قابل تأویل در خود دارد و نباید آن را بی‌ارزش تلقی کرد. بولتمان به‌روشنی می‌گوید:

منظور من از اسطوره یک پدیده ویژه تاریخی است و منظورم از اسطوره‌شناسی روش خاصی برای تفکر است. اسطوره گزارش یا خبری از یک حادثه یا واقعه ناشی از نیروهای ماورای طبیعت و مافوق‌بشری است... و فکر اسطوره‌ای نقیض تفکر علمی

است؛ چون پدیده‌ها و حوادث معین را به نیروهای خدای خارق‌العاده نسبت می‌دهد
(Bultmann, 1984: 95).

او همچنین معتقد است:

اسطوره در واقع نشان‌دهنده این باور است که ریشه و هدف جهان را باید در ورای این
عالم محسوس جست؛ زیرا این جهان در سیطره نیروهای پنهان است (Ibid: 10).

ج) دو بعد اسطوره‌زدایی از کتاب مقدس

نظریه اسطوره‌زدایی بولتمان دو بعد دارد: یک بعد سلبی و بعد دیگر ایجابی است. در مرحله اول، که همان مرحله سلبی و نقدی این پروژه است، باید به نقد این دیدگاه و جهان‌بینی اسطوره‌ای پرداخت. لبّ کلام این مرحله این است که کتاب مقدس آمیخته با جهان‌بینی اسطوره‌ای است و قابل پذیرش نیست، بلکه پیام اصلی همان بشارت است که مخاطب آن هم عقل نظری نیست، بلکه نوعی مواجهه وجودی است (بولتمان، ۱۳۸۰: ۴۲). بعد دوم نیز تأویل همین اسطوره‌هاست.

۱. بعد سلبی اسطوره‌زدایی

نخستین بُعد نظریه اسطوره‌زدایی بولتمان بُعد سلبی آن است که به نفی جهان‌بینی اسطوره‌ای کتاب مقدس و ناسازگاری آن با عقلانیت مدرن می‌پردازد. در این بخش، او می‌کوشد نشان دهد که ساختارهای کیهان‌شناختی، معادشناختی و برخی آموزه‌های اخلاقی عهد جدید برخاسته از تفکر اسطوره‌ای‌اند و نمی‌توان آنها را گزاره‌هایی مطابق با واقع دانست.

در این جهان‌بینی، عالم به سه بخش تقسیم می‌شود: آسمان (جایگاه خدا و فرشتگان)، زمین (عرصه حضور نیروهای الهی و شیطانی)، و جهان زیرین یا جهنم. در این نگاه، تاریخ بشر نیز تابع دخالت نیروهای ماورای طبیعی است، نه قوانین طبیعی. از منظر معادشناختی نیز پایان جهان قریب‌الوقوع، همراه با فجایع و داوری نهایی تلقی می‌شود. سپس، بهشت و جهنم سرنوشت نهایی انسان را تعیین می‌کنند (Bultmann, 1984: 11). بولتمان ریشه چنین تصاویری را در اسطوره‌های گنوسی و عقاید آخرالزمانی

یهود می‌داند که در زمان خود باورپذیر بودند، اما امروزه نامعقول‌اند.

یکی از اوج‌های این روایت اسطوره‌ای مرگ عیسی بر صلیب به‌عنوان فدیة گناه بشر و رستائیز اوست که آغازگر دوران جدیدی در تاریخ نجات شمرده می‌شود. در این دوران، نیروهای شیطانی نابود می‌شوند، مرگ از میان می‌رود، و مسیح به‌عنوان شاه آسمانی بازمی‌گردد تا کار نجات را به پایان رساند و

بر مردگان داوری کند (Ibid: 1 – 2). پولس نیز گمان کرد در دوران حیات خود شاهد تحقق این وعده‌ها خواهد بود.

بولتمان با اشاره به گزاره‌هایی مانند تولد عیسی از مریم عذرا، خدا بودن او، مرگ کفاره‌ای، رستاخیز و بازگشت نهایی‌اش می‌پرسد: آیا امروز کسی می‌تواند این آموزه‌ها را جدی بگیرد؟ انسان مدرن، در عصر علم تجربی، نمی‌تواند چنین باورهایی را بپذیرد. از این رو، او تصریح می‌کند: «هیچ راهی جز اسطوره‌زدایی در مقابل ما باقی نمی‌ماند» (Ibid: 9).

۲. دلیل عدم امکان پذیرش مطالب عهد جدید

اولین دلیل رد آموزه‌های اسطوره‌ای عهد جدید پیشرفت علوم تجربی و رویکرد واقع‌گرایانه آن است که بطلان این باورها را آشکار ساخته است. انسان مدرن هر پدیده را براساس علت مادی آن می‌سنجد و دخالت نیروهای ماورایی الهی یا شیطانی را (که بولتمان آن را دیدگاه اسطوره‌ای می‌داند) نفی می‌کند. نظم جهان و روند تاریخ و زندگی اجتماعی بشر بر اصل علیت استوار است، نه نیروهای ماورای طبیعی. بولتمان می‌گوید:

ما اساساً به جهان سه‌بخشی مسیحیت نیز دیگر قائل نیستیم. ... هرکس که بتواند اندکی تفکر کند نمی‌تواند قبول کند که خداوند در آسمان زندگی می‌کند و آنجا را به‌عنوان محل اقامت خود برگزیده است. بنابراین، دیگر «بهشت» به معنای سنتی کلمه وجود ندارد. همین مطلب درباره جهنم به معنای جهان زیرین که در زیر پای ما قرار دارد نیز صادق است. ... داستان هیوط مسیح به جهنم و سپس صعود او به آسمان نیز دیگر پایان یافته است (Ibid: 4).

دلیل دوم تحولی است که در خودشناسی انسان معاصر رخ داده است. مفهوم روح و نیروهای شیطانی یا رحمانی در عهد جدید با فهم زیست‌شناختی و فلسفی مدرن ناسازگار است. بولتمان نقل می‌کند:

زیست‌شناسی امروز نمی‌تواند پدیده‌ای به نام روح را بپذیرد. چگونه یک موجود ماورای طبیعی می‌تواند در بافتی بسته و طبیعی نفوذ کند و در عقل و نفس موجود طبیعی اثر بگذارد؟ ... انسان معاصر نمی‌تواند بفهمد چگونه غسل تعمید ممکن است موجودی مخفی را منتقل کند که از آن لحظه به بعد مسئول اعمال او باشد (Ibid).

نمونه دیگر باورهای اسطوره‌ای عهد جدید تلقی مرگ به‌عنوان مجازات گناه و فدیة بودن آن توسط مرگ مسیح است؛ همچنین، رستاخیز به‌مثابه پیروزی بر مرگ. انسان مدرن، چه از نظر مادی و چه

روحانی، مرگ را پدیده‌ای طبیعی می‌داند (Ibid). باور به گناه ذاتی و انتقال آن به نسل بشر از نظر اخلاقی و فلسفی نامقبول است. هر گناهی باید مسئولیت فردی داشته باشد. چگونه مرگ کسی که گناه نکرده است می‌تواند گناهان دیگران را پاک کند؟

بولتمان معتقد است این باورهای بدوی و سطحی خدا را در قالب انسانی متجسد می‌دانند و اگر مسیح واقعاً فرزند خداست، مرگ برای او چه معنایی دارد؟ خصوصاً که می‌داند پس از سه روز زنده خواهد شد. بولتمان رستاخیز عیسی را از همه آموزه‌ها بیشتر نقد کرده است و آن را فاقد صحت تاریخی می‌داند و تمام روایت‌های مربوط به وجود پیشین مسیح، بعد الهی او، و عروج به آسمان را بی‌معنا و نامقبول می‌شمارد.

۳. بعد دوم: تفسیر اسطوره

پس از اثبات ناپذیرفتنی بودن جهان‌بینی اسطوره‌ای، بولتمان به سراغ تأویل آن می‌رود.

یک. لزوم اسطوره‌زدایی

بولتمان تأکید می‌کند که سؤال اصلی نه درباره ضرورت اسطوره‌زدایی، که روشن است، بلکه درباره روش درست آن است. به نظر او، تنها راه تفسیر اسطوره تفسیر وجودی است (Ibid). اسطوره قالبی است که پیام حقیقی انجیل را پنهان می‌کند و تا به تفسیر وجودی نرسیم، پیام اصیل عهد جدید آشکار نمی‌شود. حذف صرف این مطالب ممکن نیست؛ زیرا حقیقتی وجودی پشت آنها نهفته است که مستقل از قالب علمی یا تاریخی است و باید با کنار زدن پرده اسطوره، یعنی از طریق هرمنوتیک و تفسیر اگزیستانسیالیستی، این حقیقت آشکار شود.

راه‌حل رمزگشایی زبان کنایه‌آمیز اسطوره و آشکارسازی «کریگما» یا بشارت وجودی آن است که برای انسان معاصر قابل قبول است. بولتمان می‌گوید اساطیر عهد جدید عمدتاً حول اسطوره‌های «فدیه» و «قربانی» شکل گرفته‌اند که دوگانگی نیروهای شیطانی و روحانی را بازتاب می‌دهند (Ibid: 16). معنای ظاهری این اسطوره‌ها قابل فهم نیست، اما تفسیر وجودی آنها فهم انسان از خود و جهان را روشن می‌سازد.

عهد جدید به انسان فهم ویژه‌ای از وجود خویش ارائه می‌دهد؛ فهمی که امکان وجودی و شیوه‌ای برای زیستن است. انسان با ایمان آوردن به دعوت کتاب مقدس به امکان وجودی اصیل دست می‌یابد.

دو. کتاب مقدس و فلسفه اگزیستانسیالیسم

بولتمان فلسفه اگزیستانسیالیسم را مناسب‌ترین چهارچوب برای فهم وجود انسانی و تفسیر کتاب مقدس می‌داند (Bultmann, 1958: 54 - 55). هر تفسیر کتاب مقدس مبتنی بر پیش‌فرض‌های فلسفی است و

بدون این پیش‌فرض‌ها تفسیر ممکن نیست. فلسفه اگزیستانسیالیسم، چون بر فهم وجود تأکید دارد، بهترین هماهنگی را با تأویل کتاب مقدس دارد.

از نظر بولتمان، اسطوره‌ها تصویر واقع‌گرایانه‌ای از جهان نیستند، بلکه فهم انسان از خویشتن و جهان را بیان می‌کنند. بنابراین، باید آنها را به صورت وجودشناختی و اگزیستانسیالیستی تفسیر کرد، نه به شکل عینی و علمی (Bultmann, 1984: 10).

اسطوره‌ها به انسان یادآوری می‌کنند که مالک و فرمانروای خویش نیست و تحت تأثیر نیروهایی است که بر او تسلط دارند. این مفاهیم در واقع بیان نحوه وجود انسان‌اند. تنها تفسیر اگزیستانسیالیستی می‌تواند معنای واقعی اسطوره‌ها را آشکار کند. بولتمان به‌ویژه از فلسفه وجودی هایدگر بهره می‌گیرد و معتقد است که تفسیر وجود ایمانی باید بر اساس تحلیل وجودی هایدگر صورت گیرد:

مأموریتی که من بر عهده گرفته‌ام تلاش برای تفسیر وجود ایمانی به شیوه الهیاتی و مفهومی، بر اساس تحلیل وجودی هایدگر است (Bultmann, 1973: 92).
اگر کسی بپرسد آیا مفهوم «آینده (آخرالزمان)» در الهیات بولتمان با مفهوم امکان وجود اصیل در فلسفه هایدگر مطابقت دارد، پاسخ من مثبت است (Ibid: 96 – 97).

د) بررسی و نقد

در نگاه اول، ممکن است بسیاری با این سخن بولتمان هم‌نوایی کنند که بسیاری از مطالب جهان‌شناسانه در عهد جدید و کتاب مقدس را نمی‌توان به راحتی پذیرفت و تکلیف این‌گونه امور با پیشرفت‌های علمی روشن شده است. مطالبی از قبیل زنده شدن عیسی، یا گناه جبلی و فدیة بودن مرگ او همواره در معرض تردید و نقد بوده‌اند. با نگاهی منصفانه باید گفت حقیقتاً برخی آموزه‌های مسیحی را جز اسطوره‌هایی نادرست نمی‌توان شمرد و تا به امروز هیچ وجه مقبولی از سوی متفکران بر صحت وجودشناختی آنها ارائه نشده است. اما با تأمل بیشتر درمی‌یابیم که روش بولتمان فاقد کارایی برای حل معضلات تعارض علم و دین به‌طور عام است. شاید از همین روست که از بولتمان هم الهی‌دانان و موحدان انتقاد کرده‌اند هم غیرمتدینان (ابوالعلاء، بی تا: ۱۹).

۱. نقد به مفهوم «اسطوره» و امکان اسطوره‌زدایی کامل

بسیاری از متفکران، از جمله هانس گادامر و پل ریکور، از پروژه بولتمان به سبب برداشت ساده‌انگارانه از مفهوم «اسطوره» انتقاد کرده‌اند. آنان معتقدند بولتمان اسطوره را صرفاً به مثابه زبان کهنه و غیرعلمی در

نظر می‌گیرد، درحالی‌که اسطوره ساختاری نمادین و زبانی چندلایه است که واجد معانی وجودی عمیقی است و نمی‌توان آن را صرفاً «زدود» یا «حذف» کرد (Ricoeur, 1974: 161; Gadamer, 1989: 276). ریکور در تفسیر خود از اسطوره و نماد، بر آن است که «اسطوره نوعی زبان عمیق و چندوجهی برای بیان تجربه انسانی و دینی است، نه صرفاً روایتی ساده‌انگارانه» (Ricoeur, 1974: 20 - 50).

۲. دین یا فلسفه؟

در به‌کارگیری فلسفه برای تقویت گزاره‌های دینی، همواره خطر تحریف، بدعت یا جایگزینی فلسفه به جای دین وجود دارد. تکیه بر برخی مبانی فلسفی ممکن است باعث نادیده گرفتن یا تغییر معنای آموزه‌های دینی شود (مک‌کوآری، ۱۳۸۲: ۱۹).

بولتمان خود آگاهانه فلسفه اگزیستانسیالیسم هایدگر را به‌عنوان پایه تأویل کتاب مقدس انتخاب کرده و معتقد است که چون این فلسفه به تحلیل ساختار وجودی انسان می‌پردازد، رابطه‌ای خاص میان آن و الهیات برقرار می‌شود (همان: ۴۵). وی فلسفه هایدگر را بهترین فلسفه برای فهم وجود انسان می‌داند (Bultmann, 1958: 55).

اما پرسش مهم این است که اگر فلسفه اصلی‌ترین معیار مستقل از متون مقدس باشد، آیا هنوز می‌توان گفت فلسفه در خدمت دین است؟ در این صورت، آیا دین باقی می‌ماند یا صرفاً فلسفه‌ای جایگزین آن شده است؟ از سوی دیگر، آیا انتخاب فلسفه هایدگر، که در آن رگه‌هایی از الحاد دیده می‌شود، بهترین انتخاب برای تفسیر و تأیید ایمان دینی است؟ فلسفه باید خادم دین باشد، نه اینکه دین را در خدمت فلسفه قرار دهیم.

این نقد به بولتمان نیز وارد است. منتقدان زیادی مانند کارل بارت هلموت تیلیک و گوستاو برونستید معتقدند که بولتمان فراتر از حد و حدود مدعی شده رفته و فلسفه را بر دین ترجیح داده است. به نظر می‌رسد در الهیات او فلسفه هایدگر اولویت دارد، نه عهد جدید (Thielicke, 1964: 141).

قربانی کردن دین به پای فلسفه و نشان دادن تفکر فلسفی به جای معرفت دینی همان نقدی است که برخی دیگر نیز صریحاً به بولتمان وارد دانسته‌اند؛ زیرا روش بولتمان نهایتاً به جایگزینی و تعویض دین با فلسفه یا به تعبیر دقیق‌تر، به سیطره و حاکمیت فلسفه هایدگر بر آن انجامیده است. این نتیجه حتمی و اجتناب‌ناپذیر پروژه تفسیر اسطوره خواهد بود که تاریخ نجات و رستگاری و امر لاهوتی را به بردگی فلسفه درخواهند آورد (Ibid). به عبارت دیگر، تفسیر بولتمان و اسطوره‌زدایی او دیگر نه یک امر دینی، بلکه بیانی دیگر از فلسفه هایدگر است. مضاف بر اینکه اگر فلسفه هایدگر تنها به سبب مطابقت با عهد جدید بر آن مقدم داشته شود، می‌تواند نوعی برداشت بشری از مفاهیم دینی تلقی شود که اگرچه

نمی‌توان بر آن نام معرفت دینی (به معنای مستفاد از وحی) نهاد، می‌تواند واجد مضمونی معنوی و مطابق با اصول دینی (در اینجا مسیحیت) باشد. اما آیا انتخاب چنین فلسفه‌ای برای تفسیر متون مقدس انتخاب مناسبی خواهد بود؟ با توجه به اینکه آنچه در باب فلسفه هایدگر معروف است این است که او ملحد بود و فلسفه او نیز در نظر بسیاری به‌عنوان تفکری الحادی معرفی شده است، فلاسفه بسیاری در دسته‌بندی فلسفه اگزیستانسیالیست آن را به دو دسته الحادی و الهی تقسیم کرده و هایدگر را در زمره فلاسفه اگزیستانسیالیست الحادی قرار داده‌اند (ابوالعلاء، بی‌تا: ۲۶). سارتر فلسفه هایدگر را ذاتاً و عمیقاً الحادی می‌دانست و از این‌رو هایدگر را در زمره اگزیستانسیالیست‌های ملحد می‌شمرد (همان).

با این وصف، آیا این تفکر انتخاب مناسبی برای تفسیر دین است؟ اساساً برخی آموزه‌های این رویکرد فلسفی را در باب انسان‌شناسی می‌توان در تعارض با اندیشه دینی برشمرد.

به نظر می‌رسد این فلسفه و نقش پررنگ و حاکمانه‌ای که بولتمان برای آن در تفسیر کتاب مقدس قائل می‌شود باعث می‌شود تفسیر رنگ و بوی الحاد بگیرد، نه اینکه فلسفه مؤمنانه شود، و این بعد دیگری از عدم توفیق بولتمان در سازگار کردن دین و فلسفه است، که باعث مغلوب شدن دین در برابر فلسفه مختار او شده است.

یکی از امور محوری در این رویکرد فلسفی، که شاید وجه اشتراک بسیاری از پیروان آن نیز هست، تأکید بر آزادی مطلق و نامحدود انسان است. هیچ امری آزادی انسان را محدود و مقید نمی‌سازد. همین آزادی است که به او این فرصت را می‌بخشد که «امکان‌های وجودی» متعددی را که در برابر او قرار دارد با «انتخاب» خود تحقق بخشد و سرنوشت خود را تعیین کند. انسان موجودی است که هیچ ماهیت پیشینی محدودی ندارد، و هیچ امری، نه خدا و نه ارزش‌ها و دیگر امور، نباید در برابر اراده انسانی قرار گیرند و آزادی او را محدود سازند. بنابراین تعیین چهارچوب و قالب دینی برای انسان و معتبر شمردن تنها یکی از امکان‌های آن امری است که ناقض این آزادی و محدودکننده آن است و طبیعتاً با این اصل در تعارض است.

همان‌طور که هایدگر می‌گوید، انسان موجودی است که به عالم وجود پرتاب شده است، و چیزی جز شجاعتِ بودن به همراه ندارد و باید امکان وجودی خود را به دست خویش مهیا کند. ماهیت پیشین داشتن و قالبی خاص داشتن، که ملازم با خلقت از سوی خدایی است که در قالب خاصی انسان را آفریده باشد، با این باور چندان سازگاری ندارد. خود بولتمان نیز بدین امر معترف است که فلاسفه غیرالهی مانند نیچه و سارتر و هایدگر، تحلیل وجودی را بدون در نظر گرفتن رابطه انسان با خداوند ارائه می‌دهند و قول به آزادی مطلق انسان با قول به عدم وجود خدا سازگاری دارد (Bultmann, 1958: 58).

در این تفکر، هیچ چهارچوب و ماهیت پیشینی از جمله هیچ چهارچوب ارزشی محدودکننده‌ای برای فرد انسانی وجود ندارد، بلکه انسان آزادی مطلق دارد که با انتخاب خود وجود اصیل برای خود رقم بزند. البته بولتمان تلاش می‌کند آموزه‌هایی از این قبیل را با تعالیم دینی تطبیق دهد. وی تأکید دارد که وجود اصیل را تنها در سایه ایمان و با خداوند می‌توان تحقق بخشید، اما دلیلی برای این تحدید ارائه نمی‌دهد. در واقع، وجود مؤمنانه نمی‌تواند با آزادی مطلق سازگار باشد؛ زیرا در دید دینی، از بین تمام حالات مختلف برای انسان، تنها حالت ایمان و رعایت ارزش‌های اخلاقی به رسمیت شناخته می‌شود و بقیه حالات وجودی اصیل نیستند. اما در تفکر اگزیستانسیالیستی هرگونه وجود انتخابی انسان که تحمیلی و ناشی از عدم انتخاب نباشد برای وی وجودی اصیل خواهد بود. این مطلب نقطه تعارض دیگری بین فلسفه وجودی و تفکر دینی است.

بولتمان در ارائه پشتوانه استدلالی مستحکم برای ضرورت تحصیل وجود ایمانی ناموفق بوده است. شاید بتوان همین نکته را ضعف اصلی الهیات بولتمان دانست که نتوانسته است حلقه وصل مقبولی بین فلسفه و وجود ایمانی بیابد.

۳. اسطوره‌زدایی و نابودی دین

بولتمان تأکید ویژه‌ای بر رد کردن هر امر اسطوره‌ای و تأویل وجودی آن دارد. با توضیحات و مثال‌هایی که او ارائه می‌دهد روشن می‌شود که اسطوره شامل هرگونه تبیین ماورای طبیعی از جهان، اعتقاد به بهشت و جهنم، باور به معجزات و مانند آنها می‌شود.

اولین اشکال این سخن این است که چنین تعریف یا ملازمه‌ای برای اسطوره از اساس نادرست است: نه هرگونه باور به ماورای طبیعت مختص انسان‌های ماقبل مدرن بوده، نه هر باور ماورایی اسطوره‌ای است.

اما اگر از این مطلب هم صرف‌نظر کنیم، باز می‌توان پرسید در این صورت چه چیزی از دین باقی می‌ماند؟ آیا اموری که بولتمان به‌عنوان اسطوره بر آنها خط بطلان می‌کشد بخشی از ارکان هر دینی، و نه تنها مسیحیت نیستند؟

ممکن است این‌طور پاسخ داده شود که بولتمان، همان‌طور که بیان شد، این امور را رد نمی‌کند، بلکه آنها را تأویل می‌کند. اما این پاسخ پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً او به نپذیرفتن بعد وجودشناختی این امور تأکید دارد؛ درحالی‌که در هر دینی و از جمله مسیحیت هرگز نمی‌توان بدون باور به هیچ گزاره وجودشناختی از باور به آن دین سخن گفت؛ ثانیاً تأویلی که او از این امور ارائه می‌دهد چه چیزی است؟ سخن آخر او در تأویل این امور همان حرفی است که هایدگر در تحلیل وجود انسان می‌زند و نهایتاً به

مفاهیمی از قبیل وجود اصیل و انتخاب می‌رسد. در این صورت، می‌توان پرسید اگر این مفاهیم کفایت می‌کند، دیگر چه نیازی به وجود دین و وحی هست؟

حذف خدا و فعل الهی از زندگی بشر

با همین بیان، می‌توان به شکل دیگری از نابودی دین توسط پروژه اسطوره‌زدایی سخن گفت. حتی اگر باور به اموری مانند آخرت و بهشت و جهنم را از ارکان باور دینی بشماریم و قبول کنیم که همچون بولتمان آنها را تنها به‌عنوان اموری تأویل‌پذیر بپذیریم، بازهم این سؤال وجود دارد که مگر نه این است که گوهر و لبّ تجربه دینی و زندگی ایمانی دیدن نشانه‌های الهی و رابطه با اوست؟ اما با تعریفی که بولتمان ارائه می‌دهد، هرگونه دخالت الهی در زندگی بشر را باید به‌عنوان امری اسطوره‌ای تلقی کرد و آن را فاقد بهره از حقیقت داشتن به معنای وجودشناختی دانست. اگر بناست انسان معاصر هیچ‌یک از امور فراطبیعی را نه در تاریخ و نه در زندگی شخصی خود بپذیرد، نه به فرشته قائل باشد و نه شیطان، و ردپای خدا را در هیچ امری مشاهده نکند، دخالت خدا در زندگی او کجاست؟ این کار در واقع حذف خداوند از زندگی فرد مؤمن است. اگر این سخن را بپذیریم، باید بگوییم اسطوره‌زدایی درحقیقت چیزی جز یک پروژه دین‌زدایی و کفرآمیز نیست.

شاید اکنون وجه بیانیه کلیسا ضد بولتمان و تکفیر او روشن‌تر شود. در واقع، پروژه اسطوره‌زدایی بولتمان نه تنها اسطوره‌زدایی، بلکه دین‌زدایی نیز می‌کند و وجه نیاز به دین را به‌شدت زیر سؤال می‌برد. به عبارت دیگر، حذف اسطوره، آن‌طور که بولتمان می‌گوید، به حذف ماورای طبیعت می‌رسد که درنهایت نفی هرگونه دین و تفکر دینی را در پی خواهد داشت.

از این مهم‌تر اینکه اساساً لبّ دین‌داری عبارت است از باور به غیب و وجود ماورای طبیعت. اما با بیان بولتمان باید تمام این امور را از اعتقادات فرد مؤمن زدود. مطالبی از قبیل دعا، معجزات، و تأثیر امور ماورای طبیعی، همگی، مردود خواهند بود. سؤال اصلی این است که در این صورت این دیدگاه چه فرقی با دیدگاه ماتریالیستی خواهد داشت؟ درست است که او کارکرد اسطوره را باور به جهانی غیرمادی می‌داند، اما این امر با مطالبی که در باب نامقبول بودن اسطوره می‌گوید متعارض است. اساساً جوهر خود بشارت و کریگما، که بولتمان نقشی محوری به آن می‌دهد و آن را تنها پیام عهد جدید می‌شمارد، نیز مبتنی بر دخالت خداوند در زندگی بشر است که امری فراطبیعی است. پس، باید آن را نیز در زمره اسطوره‌ها به شمار آورد.

۴. تعارض جهان‌بینی عهد جدید با جهان‌بینی مدرن

یکی از اساسی‌ترین ارکان نظریه بولتمان ناپذیرفتنی بودن باورهای دینی اسطوره‌ای برای بشر مدرن است.

آیا نمی‌توان وجهی صحیح برای باور به این گزاره‌ها یافت؟

درست است که علم تجربی دستاوردهای ارزشمندی برای بشر داشته است و همه انسان‌هایی که در دوران مدرن زندگی می‌کنند تبیین علمی را پذیرفته‌اند، ولی درعین حال مانعی عقلی در برابر پذیرش محدودیت تبیین علمی و صحت رخدادهایی خارج از این چهارچوب وجود ندارد. تبیین‌های فلسفی که برای توجیه چنین باورهایی بیان شده شاهدهی بر این مطلب است که ورود تفصیلی به آن از حوصله این نوشتار خارج است. به‌عنوان مثال، بولتمان تنها راه درک معادشناسی را تأویل وجودی آن می‌داند، درحالی‌که به نظر نمی‌رسد مانعی در راه قبول معقول و عقلانی حوادث قیامت به شیوه عادی حتی برای بشر مدرن وجود داشته باشد.

شاید این باور غریب بنماید، اما این استغراب تنها مختص بشر مدرن نیست و بشر ماقبل مدرن نیز به همان اندازه در مقابل چنین ادعایی حق داشته است تعجب کند یا در صورت عدم اتکا به شواهد کافی، از پذیرشش و ایمان به آن سر باز زند؛ زیرا این باور به یک اندازه با معلومات پیشین هر دو بشر در تعارض بوده است.

علاوه بر این، همان‌طور که ناقدان او گفته‌اند، بشر امروز حتی به اسطوره‌هایی جدید باور پیدا کرده است که حتی از اسطوره‌های نقل‌شده در عهد جدید نامعقول‌تر و نپذیرفتنی‌ترند. از این‌روست که مک‌کوآری نیز اشاره می‌کند که تأکید بولتمان بر غیرعقلانی بودن پذیرش اسطوره مبالغه‌آمیز است (مک‌کوآری، ۱۳۸۲: ۳۲۶). علم، پیشرفت تاریخی بشر، آزادی فردی، و ایدئولوژی‌های سیاسی را میتوان به عنوان مثالهایی از اسطوره‌های بشر مدرن نام برد.

البته بولتمان این نقد را نمی‌پذیرد. او، در پاسخ به این نقد که انسان‌های معاصر اروپایی هم امروزه این عقاید را قبول دارند و به زیارت اماکن مذهبی می‌روند، می‌گوید که این دسته افراد انسان معاصر به شمار نمی‌روند (Macquarrie, 1961: 236). بنابراین، به نظر وی، تنها انسانی مدرن است که علم تجربی را ملاک و معیار پذیرش امور واقعی بداند. روشن است که چنین سخنی نوعی مصادره به مطلوب است و نمی‌توان آن را مبنای استدلال قرار داد.

مضاف بر این، امروزه با روشن‌تر شدن برخی زوایای فلسفه علم، چهارچوب و محدودیت‌های علم تجربی نیز آشکارتر شده و این امر بیش از پیش مورد تأیید متفکران است که علم تجربی نمی‌تواند نافی امکان یا حصول دخالت ماورای طبیعی باشد. تبیین‌های فلسفه اسلامی در اینجا و تبیین رابطه علل طولی مادی و غیرمادی به‌خوبی از تبیین این امر برمی‌آید و سخن بولتمان را ابطال می‌کند. یا مثلاً چگونه می‌توان محال بودن پایان تاریخ و حوادث آخرالزمان را اثبات کرد؟ آیا اینکه ما آن را غریب می‌شماریم

دلیل کافی برای این امر به شمار می‌رود؟ آیا اینکه تاکنون چنین چیزی رخ نداده است نشان می‌دهد که پس از این نیز هرگز رخ نخواهد داد؟ استدلال بولتمان در رد این امور چیزی جز استغراب و استبعاد، اسطوره‌ای بودن و غیرعلمی بودن نیست که طبیعتاً وزن فلسفی ندارد و هرگز قابل اتکا نیست. بی‌دلیل نیست که امروزه پس از سال‌ها از مطرح شدن این نظریه می‌بینیم که در بین الهی‌دانان برجسته نیز مقبولیتی نیافته است.

۵. فروکاستن ایمان

بولتمان ایمان را امری وجودی می‌داند که انسان در مواجهه با بشارت خداوند و اتخاذ تصمیم، آن را تجربه می‌کند. از این‌رو، ایمان متعلق بررسی و نقد فلسفی قرار نمی‌گیرد (مک‌کوآری، ۱۳۸۲: ۳۲۳). بنابراین، او اساساً ایمان را از سنخ گزاره‌ای و موضع بررسی نقدی نمی‌داند. اما اشکال و نقدی که بر این دیدگاه، یعنی تلقی وجودی و اگزیستانسیال از ایمان، وارد می‌شود این است که در این دیدگاه ایمان، که مفهومی بس فریه و بزرگ است، تنها به برخی ویژگی‌های آن فروکاسته می‌شود. درست است که ایمان یقیناً حاوی احوال وجودی و تغییر حالت انسانی نیز هست، اما این همه ایمان نیست. ایمان نمی‌تواند بدون توجه به علم و معرفت شکل گیرد و ایجاد شود. از این‌رو، همواره مبتنی بر پذیرش و تصدیق نیز هست.

۶. نقدهای متفکران دیگر به بولتمان

متفکران مختلفی درباره بولتمان مطالبی نگاشته و از برخی مطالب او انتقاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، یاسپرس معتقد بود بولتمان «متفکری بزرگ، اما نه الهی‌دانی بزرگ» است. او همچنین بولتمان را مورخی بزرگ می‌دانست و صداقت بولتمان را در اعتراف به حقایق غریب می‌ستود؛ اما در عین حال اساساً تعریف بولتمان از اسطوره و تطبیق آن بر جهان‌بینی عهد جدید را نمی‌پذیرفت. به نظر او، تفکیک علم و اسطوره توسط بولتمان اشتباه است و اساساً او درک درستی از روند کار علمی نداشته است. ماحصل این اشتباه این بوده که کار بولتمان هم برای علم و هم برای فلسفه بیگانه بوده است (میانگ چو، ۱۳۹۵: ۴). انتقاد دیگر، که یاسپرس نیز به آن اشاره می‌کند، این است که بولتمان به لوازم نظریه خود پایبند نمی‌ماند. او تأکید دارد که رستگاری تنها در مسیحیت و از طریق مسیح تحقق می‌پذیرد. اما می‌توان پرسید به چه دلیل؟ اگر مبانی اگزیستانسیالیستی مورد تأکید او را قبول کنیم، به چه دلیل باید ملتزم شویم که این رستگاری را تنها در مسیح می‌توان یافت؟ اگر کسی وجود اصیل خود را در ایمان به دین یا فرد دیگری بیابد، چرا باید او را از وجود اصیل بی‌بهره بدانیم؟ در واقع در تفکر بولتمان، تکیه جدی بر تفکر وجودی از یک‌سو، و قائل شدن به مسیحیت به‌عنوان تنها راه نجات دو امر ناسازگارند.

درنهایت به نظر یاسپرس، با اینکه بولتمان شکل جدیدی از عقل‌گرایی الهیاتی را ارائه داده، درنهایت به راست‌دینی می‌گراید (همان) و به‌رغم لیبرال بودنش، درنهایت ارتدکس است. منتقدان دیگری نیز از الهیات بولتمان انتقاد کرده و ساختار آن را دچار اشکال دانسته‌اند. برخی اساس نظام الهیاتی او را مخرب و نابودکننده مسیحیت دانسته‌اند. به‌عنوان مثال، هلموت تیلیک معتقد بود پروژه بولتمان تاریخ نجات و رستگاری را به‌کلی نابود می‌کند و از بین می‌برد.

روبرت نودسن به‌طورکلی الهیات بولتمان را متناقض با آموزه‌های مسیحی و کتاب مقدس می‌دانست و راهی برای جمع بین آن نمی‌یافت و در نتیجه قبول یکی را به معنای رد و ابطال دیگری می‌شمرد. به گفته او، «نباید آنچه را بولتمان بیان می‌کند مسیحیت بنامیم» (Knudsen, 1969: 134); زیرا او بر آن بود که تمام پروژه اسطوره‌زدایی چیزی جز نابود کردن رسالت دیانت مسیحی نیست و نتیجه‌ای جز این دربر نخواهد داشت. او می‌گفت: «نمی‌توان در آن واحد هم به کتاب مقدس ایمان داشت و هم الهیات بولتمان را پذیرفت» (Ibid).

بارت نیز اتهام غموض و ابهام و نیز ناسازگاری را بر افکار بولتمان وارد می‌داند و بر آن است که سخنان او به حدی دچار ابهام است که فهم آن را دشوار یا ناممکن می‌سازد (ابوالعلاء، بی‌تا: ۲۰). بارت در مقاله خود درباره بولتمان، بخش زیادی را به تبیین و تشریح نظرهای بولتمان اختصاص می‌دهد (Barth, 1953: 2 / 114). بارت همچنین به‌شدت نقش پررنگ فلسفه هایدگر و تأکید بولتمان بر نیاز به آن فلسفه را به باد نقد می‌گیرد و آن را کاملاً غیرضروری می‌شمارد:

ما نمی‌توانیم در باب هیچ مسئله‌ای با بولتمان گفتگو کنیم، مگر آنکه با فهم پیشینی او، یعنی اگزیستانسیالیسم هایدگر، مشارکت کنیم و زبان غیرمعمول آن را که تا حد زیادی مشکل و پیچیده است بیاموزیم، ... و این همان امری است که من نمی‌توانم آن را درک کنم. من دلیلی نمی‌بینم که مرا وادارد که برای فهم عهد جدید جامه تنگی را که هایدگر ارائه می‌دهد به تن کنم. درواقع، تمام افتخار این امر به هایدگر و بلکه به هایدگر متقدم و مباحث وجودی او بازمی‌گردد، درحالی‌که حقیقت آن است که هایدگر فعلی و نه خود بولتمان چنین اعتقادی ندارند که هایدگر سال ۱۹۲۷ (یعنی هایدگر در کتاب وجود و زمان) همان فلسفه موعود و مطلوب باشد یا فلسفه او از آسمان نازل شده است (Ibid).

۷. نگاهی به مدعیات بولتمان براساس مبانی کلامی اسلامی

رودلف بولتمان در پروژه اسطوره‌زدایی خود مدعی است که مفاهیم اصلی موجود در عهد جدید، مانند تولد از باکره، رستاخیز، عروج به آسمان و ظهورات شیطانی، همگی در قالب تفکر اسطوره‌ای بیان شده‌اند و

انسان مدرن که در فضای عقلانیت علمی و تکنولوژیک زیست می‌کند، دیگر نمی‌تواند این مفاهیم را به صورت لفظی و واقعی بپذیرد (بولتمان، ۱۳۸۶: ۱ / ۹۳). بنابراین، وی پیشنهاد می‌کند که این مفاهیم باید «بازتفسیر»^۱ شوند؛ به این معنا که معنای وجودی آنها آشکار شود و از زبان اسطوره‌ای تهی شوند. این دیدگاه از منظر کلام اسلامی با چند اشکال جدی روبه‌روست:

یک. تقلیل دین به تجربه انسانی و حذف بعد وحیانی

در سنت اسلامی، دین مجموعه‌ای از معارف نازل شده از عالم غیب بر پیامبر الهی تلقی می‌شود که ریشه در وحی دارد، نه در تجربه درونی بشر. این در حالی است که بولتمان اساساً مفاهیم دینی را بازتابی از حالت وجودی انسان در جهان می‌داند، نه نشانه‌هایی از حقایق عینی ماوراءالطبیعه. از دیدگاه متکلمان اسلامی، این تقلیل دین به تجربه به «انسان‌محوری افراطی» منتهی می‌شود و مقام ربوبی و کلام وحیانی را به نفع روان‌شناسی وجودی انسان نادیده می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱ / ۲۳۲).

دو. انکار زبان واقع‌نما در متون مقدس

بولتمان زبان دین را نمادین و اسطوره‌ای می‌داند و بر آن است که تعبیری چون «فروود آمدن خدا» یا «صعود عیسی» را باید به مفاهیم وجودی مانند «پذیرفتن مسئولیت» یا «رهایی از اضطراب» تفسیر کرد (McQuarrie, 1965: 229). در مقابل، در کلام اسلامی، زبان دین نه صرفاً نمادین، بلکه ناظر به واقعیات است. به تعبیر علامه طباطبایی، قرآن بر واقعیاتی بیرونی دلالت دارد که باید آن را به ظاهر لفظی‌اش تفسیر کرد، مگر آنکه دلیلی برخلاف آن باشد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳ / ۴۵). لذا تفسیر تمثیلی بولتمان بی‌دلیل و برخلاف قواعد عقلانی تفسیر پذیرفته شده در سنت اسلامی است.

سه. نفی معجزه و ناتوانی در تبیین صدق نبوت

بولتمان به دلیل آنکه در منظومه فکری خود معجزات را اسطوره می‌داند، امکان تحقق واقعی آنها را نفی می‌کند؛ حال آنکه در اندیشه اسلامی، نه‌تنها معجزه ممکن است، بلکه یکی از مهم‌ترین دلایل صدق نبوت است. متکلمان اسلامی معجزه را امری ممکن و واقع شده می‌دانند و آن را مخالف با قوانین عالم نمی‌شمارند. اگر معجزه، آن‌گونه که بولتمان می‌گوید، صرفاً نمادین و روان‌شناختی باشد، پایه‌های استدلال کلامی برای صدق پیامبران با چالش مواجه خواهد شد.

چهار. نفی غیب و کاهش ایمان به روان‌شناسی اگزیستانسیال

ایمان در سنت اسلامی پذیرش قلبی حقایق غیبی و تسلیم در برابر وحی الهی است (بقره / ۲۸۵)؛

اما بولتمان ایمان را نه در پذیرش حقیقت‌های خارجی، بلکه در پاسخ «اصیل» به دعوت وجودی تلقی می‌کند. او نه تنها غیب را از دایره ایمان خارج می‌کند، بلکه آن را امری کهن، بی‌معنا و متعلق به ذهن‌های اسطوره‌ساز قدیم می‌داند. این در حالی است که اساس ایمان دینی در اسلام پذیرش مفهوم غیب است، یعنی اموری که از دسترس حواس مادی بیرون‌اند، ولی از راه وحی معتبر به بشر عرضه شده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۳ / ۵۲۱).

پنج. تقلیل حقیقت دین و محروم کردن انسان از جنبه قدسی دین

از منظر اسلامی، دین صرفاً دعوتی به مسئولیت اخلاقی یا نوعی آگاهی وجودی نیست، بلکه نوعی اتصال بین عبد و رب است؛ پیوندی که با شعائر، عبادات، باورهای متافیزیکی و مناسک خاص محقق می‌شود. تفسیر بولتمان این پیوند را به سطحی صرفاً انسانی و روانی کاهش می‌دهد و دین را از حقیقت قدسی و ملکوتی‌اش تهی می‌کند. نتیجه چنین تقلیلی همان است که متکلمان اسلامی از آن به «تحریف معنوی دین» یاد می‌کنند؛ یعنی تفسیر دین برخلاف مراد واقعی شارع (سبحانی، ۱۴۳۳ ق: ۲ / ۱۵۶).

شش. تفسیر وجودی بولتمان و تأویلات عرفانی و نقد روشنفکران دینی در اسطوره‌زدایی از متون اسلامی
رویکرد تفسیر وجودی بولتمان در نگاه نخست شباهت‌هایی با تأویل عرفانی در سنت اسلامی دارد؛ زیرا هر دو به جای تکیه صرف بر ظاهر متون دینی، در جستجوی معنای عمیق‌تر و باطنی آن‌اند. در عرفان اسلامی، آیات و روایات بسیاری از لایه‌های رمزی و باطنی برخوردارند که در پرتو معرفت شهودی و سیر سلوکی قابل درک‌اند. ابن عربی، مولوی و دیگر عارفان مسلمان، در بسیاری از مواضع، با تفسیر تمثیلی و رمزی آیات، سعی داشته‌اند معنای معنوی و وجودی‌تری از دین ارائه دهند (ابن عربی، ۱۳۸۲: ۱ / ۹۸؛ قونوی، ۱۴۱۵ ق: ۲ / ۱۷۲).

اما تفاوت اساسی بولتمان با عرفا در این است که عرفا بر مبنای باور قطعی به حقیقت ماورایی دین و التزام کامل به وحی و نبوت، به تفسیر باطنی می‌پردازند، در حالی که بولتمان ابتدا به گونه‌ای رادیکال، باورهای ماوراءالطبیعی مانند معجزه، عروج و وحی مستقیم را کنار می‌نهد، و سپس از منظر انسان‌شناختی و اگزیستانسیال، به معنادهی می‌پردازد. بنابراین، تأویل عرفانی مبتنی بر ایمان یقینی به حقایق غیبی است، اما تفسیر بولتمان بر مبنای انکار زبان واقع‌نما و فروکاهش دین به سطح تجربه انسانی بنا شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۹۷؛ McQuarrie, 1965: 231).

در عرفان اسلامی، معناشناسی رمزی به منظور تعمیق ایمان و گشودن افق شهودی انسان به سوی حقیقت غیبی است، اما در اسطوره‌زدایی بولتمان، هدف آن است که مفاهیم دینی از فضای اسطوره‌ای تهی شوند تا برای انسان مدرن که در افق جهان‌بینی علمی می‌اندیشد، قابل فهم شوند (بولتمان، ۱۳۸۶).

۱ / ۹۱). این نگاه در واقع دین را از قلمرو ماوراءالطبیعه به درون روان فردی انسان منتقل می‌کند؛ درحالی که در سنت عرفانی، معناشناسی باطنی هیچ‌گاه به معنای انکار معنا و واقعیت ظاهری نیست. نکته قابل تأمل دیگر آن است که در دهه‌های اخیر، برخی روشنفکران دینی در جهان اسلام، تحت تأثیر الهیات مدرن غربی از جمله بولتمان، ایده‌هایی مشابه درباره اسطوره‌زدایی از متون اسلامی ارائه داده‌اند. برای نمونه، عبدالکریم سروش در برخی آثار خود، مفهوم «تاریخی بودن تجربه دینی» را مطرح می‌کند و تفاوت میان دین و فهم دینی را آن‌چنان گسترش می‌دهد که راه را برای تفسیرهایی باز می‌کند که در نهایت می‌توانند به نوعی اسطوره‌زدایی منتهی شوند (سروش، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۰۹). همچنین، برخی متفکران مانند مصطفی ملکیان، ضمن نقد دین سنتی، زبان دین را «شاعرانه» یا «نمادین» تلقی کرده و درصددند از باورهای غیرعقلانی و معجزه‌محور عبور کنند (ملکیان، ۱۳۹۵: ۲ / ۱۷۱).

این دیدگاه‌ها، گرچه با قصد نوسازی ایمان دینی در جهان مدرن صورت می‌گیرد، از منظر کلام اسلامی، دچار همان اشکالات اساسی پروژه بولتمان است؛ از جمله فروکاست دین و حیانی به تجربه انسانی، حذف معجزه، و انکار غیب و وحی به‌عنوان اموری واقع‌نما. در واقع، کلام اسلامی همواره میان تأویل صحیح (بر اساس قواعد لغوی و عقلانی و ایمان به ظاهر) و تأویل نادرست و نابجا (که از سر انکار ظاهر و قطع ارتباط با وحی است) تمایز قائل بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳ / ۴۲؛ سبحانی، ۱۴۳۳: ۲ / ۲۴۰).

از این‌رو، اگرچه در ظاهر شباهت‌هایی میان تفسیر وجودی بولتمان و تأویلات عرفانی یا برخی قرائت‌های روشنفکری اسلامی وجود دارد، در بنیادهای معرفتی، تفاوت‌ها بسیار جدی است. تأویلات عرفانی در دل ایمان به غیب و وحی جای دارد و در خدمت تعمیق معرفت دینی است، اما اسطوره‌زدایی بولتمان و پیروان مدرن او عملاً از ایمان به واقعیت فراطبیعی دست می‌شوید و دین را به سطح روان‌شناختی و فلسفه زندگی تقلیل می‌دهد.

نتیجه

اگرچه بولتمان در فضای خاص لیبرالیسم پروتستان واکنش فکری درستی به بحران ایمان نشان می‌دهد، راه‌حلی که ارائه می‌کند در منظومه فکری اسلام، نه‌تنها ناقص، بلکه به‌نوعی سلب گوهر دین و فروکاست آن به تفسیر اگزستانسیال است. کلام اسلامی بر واقعیت وحی، صدق معجزه، زبان واقع‌نما و ایمان به غیب تأکید دارد. از این‌رو، اساس پروژه بولتمان را ناپذیرفتنی و نقدپذیر می‌داند.

اسطوره‌زدایی به تقریر بولتمان فاقد کارآمدی برای حل معضل عقل و دین است و نه‌تنها این معضل را حل نمی‌کند، بلکه منجر به نابودی دین و هرگونه امر غیبی می‌شود. این نظریه با تعارض‌های درونی مواجه است و از تبیین بسیاری مسائل ناتوان است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- آلن سگال، رابرت (۱۳۸۹). *اسطوره*. ترجمه فریده فرنودفر. تهران: بصیرت.
- ابوالعلاء، وهبه طلعت (بی تا). *جنود الحادیة فی مذاهب لاهوتیة*. قاهره: مکتبه مدبولی، الطبعة الأولى.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۲). *الفتوحات المکیه*. بیروت: دار صادر.
- بولتمان، رودلف (۱۳۸۰). *مسیح و اساطیر*. ترجمه مسعود علیا. تهران: نشر مرکز.
- بولتمان، رودلف (۱۳۸۶). *تاریخ و مکاشفه*. ترجمه عبدالرضا ناصری. تهران: طرح نو.
- دریابندری، نجف (۱۳۸۰). *افسانه اسطوره*. تهران: کارنامه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴). *رحیق مختوم*. قم: اسراء.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- پلیکان، یاروسلاو (۱۳۸۴). *سنت مسیحی: تاریخ تکوین آموزه*. ترجمه عباس یزدانی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- قونوی، صدرالدین (۱۴۱۵ ق). *الأعیان الثابته*. قم: مؤسسه البلاغ.
- مک کوآری، جان (۱۳۸۲). *الهیات اگزستانسیالیستی*. ترجمه مهدی دشت بزرگی. قم: بوستان کتاب.
- مک گراث، آلیستر (۱۳۸۰). *الهیات تاریخی*. ترجمه محسن الویری. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- میانگ چو، جوآن (۱۳۹۵). انتقاد کارل یاسپرس از رودلف بولتمان. *اطلاعات حکمت و معرفت*. ۱۱ (۴).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). *آموزش عقاید*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۹۵). *در باب عقلانیت و معنویت*. ج ۲، تهران: نگاه معاصر.
- سبحانی، جعفر (۱۴۳۳ ق). *الالهیات علی هدی القرآن و السنّة و العقل*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۱). *بسط تجربه نبوی*. تهران: صراط.
- Barth, Karl (1953). *Rudolf Bultmann: An Attempt to Understand Him*. In *Kerygma and Myth, A Theological Debate*, vol. 2, ed. H. W. Bartsch. London: S. P. C. K.
- Bultmann, Rudolf (1953). *Kerygma and Myth - A Theological Debate*. Trans. H. W. Bartsch. London: S. P. C. K.
- Bultmann, Rudolf (1957). *Theology of the New Testament*, vol. 1 & 2. Trans. Kendrick Grobel. New York: Charles Scribner's Sons.

- Bultmann, Rudolf (1958). *Jesus Christ and Mythology*. New York: Charles Scribner's Sons.
- Bultmann, Rudolf (1973 A). *Existence and Faith: Shorter Writings of Rudolf Bultmann*. Trans. Schubert M. Ogden. London: Fontana.
- Bultmann, Rudolf (1984). *On the Problem of Demythologizing*. In *The New Testament and Mythology and Other Basic Writings*, selected, edited, and translated by Schubert M. Ogden. Philadelphia: Fortress Press.
- Fumerton, Richard (2005). *Theories of Justification*. In Paul K. Moser (Ed.), *The Oxford Handbook of Epistemology*. DOI: 10.1093/oxfordhb/9780195301700.003.0007
- Gadamer, Hans - Georg (1989). *Truth and Method*. London & New York: Continuum.
- Käsemann, Ernst (1969). *New Testament Questions of Today*. Trans. W. J. Montague. London: SCM Press.
- Knudsen, Robert D. (1969). *In Creative Minds in Contemporary Theology*. ed. Philip Edgcumbe Hughes. Grand Rapids, Michigan: Wm. B. Eerdmans Publishing.
- McQuarrie, John (1961). *The Scope of Demythologizing: Bultmann and His Critics*. New York: Harper & Brothers.
- McQuarrie, John (1965). *Existentialist Theology*. London: SCM Press.
- Ricoeur, Paul (1967). *The Symbolism of Evil*. Trans. Emerson Buchanan. Boston: Beacon Press (Reprinted 1974).
- Smith, J. Z. (2004). *Relating Religion: Essays in the Study of Religion*. Chicago: University of Chicago Press.
- Bultmann, Rudolf (1973 B). *The Historicity of Man and Faith. In Existence and Faith: Shorter Writings of Rudolf Bultmann*. Trans. Schubert Miles Ogden. London: Fontana.
- Thieliicke, Helmut (1964). *The Restatement of New Testament Mythology*. In *Kerygma and Myth: A Theological Debate*, vol. 1, ed. Hans Werner Bartsch. Trans. Reginald H. Fuller. Second Edition, London: S. P. C. K.
- Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2019, December 2). *Theological Liberalism*. Encyclopedia Britannica. https://www.britannica.com/topic/theological_liberalism



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی